

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هجدهم: ۸ / ۱۲ / ۹۲

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .  
(الحشر، الآية: ۹)

مقدمه

بحث ما در آیات اجتماعی قرآن، آیات سوره حشر است.

در جلسه گذشته فراز «يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را مورد بررسی قرار دادیم و در رابطه با شأن نزول این فراز مطالبی را بیان کردیم. در همین رابطه روایاتی را بررسی می کردیم که یک روایت باقی ماند که اکنون به آن می پردازیم و بعد از آن به بررسی فراز پایانی این آیه یعنی «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» خواهیم پرداخت.

اکنون ادامه بحث:

روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودند و اصحاب گراگرد ایشان نشسته بودند. پس حضرت علی (علیه السلام) آمدند در حالی که یک لباس مندرس و کهنه ای بر برخی از بدن مبارکشان بود و نشستند نزدیک رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سلام کردند. حضرت مدتی به ایشان نگریستند و سپس این فراز «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» را قرائت فرمودند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: تو سر کسانی هستی که این آیه در مورد آنها نازل شده است و تو آنها را هدایت خواهی کرد و امام آنها خواهی بود. سپس پرسیدند: کجاست جامه تو؟ حضرت عرضه داشتند: برخی اصحاب شما نزد من آمدند و از برهنگی خود و خانواده خود شکایت کردند، پس من رحم آمد و آنها را بر خود مقدم داشتم، و دانستم که خداوند متعال بزودی بهتر از آن را بر من خواهد پوشاند. پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: درست گفתי. آگاه باش که جبرئیل نزد من آمد و خبر داد خداوند متعال برای تو مکان آن جامه را اتخاذ کرده است. حله ای سبز از جنس استبرق، که از یاقوت و زبرجد ساخته شده است، پس بهترین جواز، جواز پروردگار توست به سخاوتی که دارد و صبر تو بر این ردا و جامه مندرسی که به تن کرده ای، پس بشارت بده ای علی. پس حضرت علی (علیه السلام) رفتند در حالی که خوشنود بودند از خبری که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به ایشان داده بود.

اکنون متن روایت:

و عن أبي جعفر عليه السلام قال: "كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالساً ذات يوم وأصحابه جلوس حوله، فجاء على عليه السلام وعليه سمل ثوب منخرق عن بعض جسده، فجلس قريباً من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فنظر إليه ساعة، ثم قرأ: وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلی علیه السلام: أما إنک رأس الذین نزلت فیهم هذه الآیة و سیدهم و إمامهم، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أين حلتک التي کسوتکها یا علی؟. فقال: یا رسول الله، إن بعض أصحابک أتانی یشکو عراه و عری أهل بیته، فرحمته فأثرته بها علی نفسی، و عرفت أن الله سیکسونی خیراً منها. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: صدقت أما إن جبرئیل قد أتانی یحدثنی أن الله اتخذ لک مکانها فی الجنة حلۀ خضراء من إستبرق، و صنفتها من یاقوت و زبرجد، فنعم الجواز جواز ربک بسخاوة نفسک، و صبرک علی سملتک هذه المنخرقة، فأبشر یا علی. فانصرف علی علیه السلام فرحاً مستبشراً بما أخبره به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم".

و اما فراز پایانی: «وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

در رابطه با کلمه «و» در این فراز، این نکته مطرح است که آیا این حرف، حرف عاطفه است و یا حرف استیناف؟

با توجه به اینکه فرازهای قبلی به صورت جمع مطرح شده اند، و کلمه «من» مفرد است، پس سنخیتی بین این فراز با فرازهای قبلی - که خصوصیات انصار را مطرح می کردند - نمی باشد و لذا باید او را استینافیه گرفت.

پس این فراز اشاره به یک مطلب تازه دارد که خداوند متعال در مقام بیان یک واقعیت تازه است. البته این جمله مستأنفه بی ارتباط با آن خصوصیات که برای انصار بیان شد، نمی باشد؛ بلکه یک رابطه علی و معلولی بین این فراز و فرازهای قبلی وجود دارد، بخصوص فراز قبل از این. یعنی: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ». منتهی قبل از این که به بیان این رابطه علی و معلولی بپردازیم، یک نکته ای را بیان خواهیم کرد که در راستای همین مطلب ادبی است.

و اما نکته مورد نظر:

من موصول مفرد است نه جمع و در این فراز، «من» مبتدا است و «فأولئك هم الفلحون» می شود خبر. و از نظر ادبی اگر وصفی را برای موضوعی بیان کردیم، باید تناسبی از حیث افراد و جنس بین آن وصف و موضوع باشد. به عبارت دیگر؛ بین موضوع و محمول از حیث افراد و جنس باید تناسب باشد. خوب با توجه به اینکه ما گفتیم: «من» موصول مفرد است، چطور می شود که «اولئك» آورده شده است؟

برخی مفسرین در مقام جواب گفته اند: خبر «من یوق شح نفسه»، به صورت مفرد، مقدر است. برخی دیگر گفته اند: وصف جمع خبر واقع شده برای موضوع مفرد. یعنی حمل جمع بر مفرد که نمونه هایی هم در کلام عرب بر این مطلب داریم. یعنی واقعیتی که برای قوم و قبیله است، بر یک فرد حمل می شود که البته اینگونه موارد، موارد خاصی است.

از این مسأله بدست می آید، که این صفت اخلاقی یعنی «وقایه شح نفس»، یک خصوصیت جمعی انصار و جامعه دینی است و رستگاری جامعه دینی، بستگی به این دارد که این واقعیت در جامعه دینی، وجود داشته باشد و در غیر اینصورت فلاحی برای اجتماع دینداران نخواهد بود.

و اما اینکه گفتیم: رابطه بین این فراز و فرازهای قبلی، رابطه علی و معلولی است یعنی اینکه: زمانی می توان مطالب اخلاقی مسبوق بر این فراز را در آیه رعایت کرد که شح نفس نداشت. حال باید دید شح چیست؟

برخی گفته اند: شح همان بخل است. در حالی که شح با بخل فرق دارد و فرقی این است که بخل، منع عملی است، ولی شح، یک حالت نفسانی است. اینکه در مقام عمل، به کسی کمک نکنیم در حالی که در وسع ما است، به این عمل، بخل می گویند و به حالت انحصار طلبی که دوست دارد هر چیزی از آن خودش باشد، شح است؛ لذا بخل یکی از مصادیق شح می باشد.

لذا در این کلام امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) اینطور آمده است.

... بَلَى كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكِّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَ السَّمَاءَ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخِرِينَ... (نهج البلاغه؛ نامه ۴۵، نامه حضرت به عثمان بن حنیف، ص: ۳۵۸)

برخی از همین کلام حضرت، استنباط کرده اند که فدک ملک اهل بیت (علیهم السلام) نبوده است. زیرا حضرت می فرماید: «کانت فی ایدینا فدک»، یعنی در دست ما بود، نه اینکه ما مالک آن باشیم.

این افراد، شح را به معنای بخل گرفته اند. یعنی فدک در دست ما بود تا اینکه بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عده ای بخل ورزیدند و عده ای دیگر با سخاوت برخورد کردند و اجازه دادند فدک در دست ما باشد.

این در حالی است که شح به معنای بخل نیست؛ بلکه با توجه به کلمه سخاوت که یک حالت نفسانی است و در مقابل شح قرار داده شده است، برداشت می کنیم که شح هم یک حالت نفسانی است. یعنی نتوانستند و نخواستند این ملک را در دست ما ببینند؛ نه اینکه فدک مال همه مسلمین بوده و برخی بخل ورزیدند و نخواستند مال خود را در دست ما ببینند.

روایت دیگری در مورد فرق بین شح و بخل:

ابی قره سمندی نقل می کند:

امام صادق (علیه السلام) از من سؤال فرمودند: می دانی شحیح کیست؟ گفتم: همان بخیل است. فرمودند: شحّ از بخل شدیدتر است. همانا بخیل نسبت به آنچه در دست دارد، بخل می ورزد و شحیح نسبت به آنچه دست مردم است و نیز آنچه دست خودش است، بخل می ورزد. حتی کار به جایی می رسد که نمی بیند آنچه را که در دست مردم است مگر اینکه آرزو می کند برای او هم باشد از هر راهی که شده؛ حلال باشد یا حرام و قانع نیست به آنچه خداوند متعال برای او به عنوان رزق و روزی قرار داده است.

اکنون متن روایت:

وَرُوِيَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ السَّمْنَدِيِّ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَتَدْرِي مَنْ الشَّحِيحُ قُلْتُ هُوَ الْبَخِيلُ فَقَالَ الشُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَالشَّحِيحُ يَشُحُّ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَعَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِجْلِ وَالْحَرَامِ وَلَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. (من لا يحضره الفقيه؛ ج ۲، ص: ۶۳)

صاحب مجمع البیان در اینجا چند معنای دیگر برای شح مطرح کرده اند که جالب می باشد.

۱. معنایی به نقل از ابن زید:

وقایه از شح یعنی: کسی که اخذ نمی کند چیزی را که خداوند متعال از آن نهی کرده و از آنچه خداوند متعال به آن امر فرموده است، منع نکند.

من لم يأخذ شيئاً نهاه الله عنه و لم يمنع شيئاً أمره الله بأدائه فقد وقى شح نفسه. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۳۹۳)

اگر معنای وقایه از شح این باشد، حاکی از رعایت قانون مالی و حقوق اقتصادی در جامعه است و این در واقع جنبه عملی دادن به شح است و نه یک حالت نفسانی؛ که فلاح اجتماعی بستگی دارد به رعایت حقوق اقتصادی جامعه.

۲. معنایی به نقل از سعید بن جبیر:

شح نفس یعنی انجام کار حرام و منع زکات.

وقیل شح النفس هو أخذ الحرام و منع الزکاة. (همان)

طبق این معنی هم در واقع به شح جنبه عملی داده شده است.

سپس روایتی را ذکر می کنند:

شح و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود و نیز غبار در راه خداوند متعال با دود جهنم در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود.

و فی الحدیث لا یجتمع الشح و الإیمان فی قلب رجل مسلم و لا یجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم. (همان)

- این روایت هم در واقع تأیید می کند که شح یک حالت نفسانی است؛ زیرا
۱. شح در مقابل ایمان قرار داده شده است که به قرینه مقابله، می گوییم: همانطور که ایمان یک حالت نفسانی است، شح هم یک حالت نفسانی است.
  ۲. در این روایت بیان شده «فی قلب رجل مسلم»، خوب قلب جایگاه حالات است و نه افعال.
  ۳. تشبیهی که در این روایت است، خود دالّ بر این است که شح یک حالت نفسانی است؛ زیرا در این روایت ایمان به غبار و شح به دخان تشبیه شده است آن هم در جوف مرد مسلمان.
- نتیجه اینکه این فراز از آیه، دلیل شد بر ایشار و سایر خصوصیات که در فرازهای قبلی این آیه برای انصار بیان داشته شده است.